شکوخید [رودکی [۱] گفت :

چون بگردد پای اوازپایدان [۲] آشکوخیده [۳] بماند همچنان

وهم درین معنی رودکی گوید جای دیگر [٤] :

آشکوخد بر زمین هموار بر همچنان چون برزمین دشخوارتر]

کُنْخ [٥]

صورتی باشد زشت که کودکان را بدان ترسانند [فرخی گوید :

آیم وچون کنخ [٦] بگوشه‌ای بنشینم پوست بیك ره برون کنم زستغفار [۷]]

گَبْرَنْخ [۸]

مرقّع راگوید ،

سَمَانْخ [۹]

مسخرگی باشد ،

ملحقات حروف خاء

لغات ذیل در نسخهٔ اصل نیست ولی نسخ دیگر هر کدام بر بعضی از آنها مشتملند بقرار ذیل :

---

۱ ـ س : کسائی ۲ ـ چ : پای دار ۳ ـ س : خود شکوخیده ٤ ـ چ : همو گفت ، س : این مثال دوم را ندارد ٥ ـ س : کخ صورتی زشت باشد که بنگارند و طفلان را ترسانند ؛ ن : چیزی بود زشت که کودکان را بدان ترسانند ، چ : بُخْ وکُخْ چیزی بود که ترس کودکان را بسازند بدیدار زشت وآنرا بتازی فازوع گویند . ٦ ـ چ : بخ ۷ ـ [کذا ؟] س : خونت بخورم اگرترا بنبینم . ۸ ـ این لغت فقط در ع هست و مثالی هم برای آن در نسخه نیست ۹ ـ این لغت درسایر نسخه ها وفرهنگها نیست .

نَخ دیگر[1]

ریسمان بافته بود از ابریشم چنانکه **فردوسی** گوید :

گدازنده همچون طراز **نخم** تو گویی که در پیش آتش یخم

کُلُوخ[2]

خشت پاره بود چنانکه **منجیك** گوید :

اندرجهان **کلوخ** فراوان بود ولی روی‌تو آن کلوخ کزو کون کنند پاك

چَرخ[3]

فلك سیّارگان بود چنانکه **ابوشکور** گوید :

جهان دیده ای دیدم از شهر بلخ زهر گونه گشته بسر برش **چرخ**

چَرخ دیگر[3]

دایرهٔ جامه بود یعنی گریبان چنانکه **منجیك** گوید :

بر آب ترا عیبه های جوشن بر خاك ترا **چرخهای** گریبان

چخماخ[4]

کیسه ای گرد باشد که با خویشتن دارند از بهر درم و شانه ، **بوشکور** گفت :

برد **چخماخ** من ازجامهٔ من جامه نبرد جامه ازمشرعه بردند هم ازاوّل تیر

چهل و پنج درو سوزن و انگشتریی قلم‌وکاردببرده‌است یکی‌شوم‌حقیر[5]

---

۱ ـ نخ باین معنی فقط در **س** هست وازسایر نسخ ساقط . ۲ ـ این لغت هم فقط در **س** هست . ۳ ـ چرخ بهر دو معنی فقط در **س** دیده میشود و سایر نسخ آنرا بهیچیك ازاین معانی ندارند ٤ ـ ضبط این‌لغت درست معلوم نشد . در **ن** : جخماخ ولی کسی آنرا محو کرده در **س** و **چ** و سایر فرهنگها چخماخ ، **ن** : جخماخ کیسه‌ای باشد که‌آنرا درمیان دارند (مثال‌ندارد) ٥ ـ این‌بیت ثانی فقط در **چ** هست .

چَخ [1]

چخیدن باشد چون کوشیدن ، **کسائی** گفت :

مارا بدان لب تو نیاز است در جهان
طعنه مزن که بادو لب من چرا **چخی** [2]

فَلْخ [3]

ابتدای کارها باشد ، **خسروانی** گفت :

همّت او بر فلك ز **فلخ** بنا کرد برسر کیوان فکند بن پیِ ایوان

و **طیان** گفت :

مرا زندگانی بدین جای طلخ همه جای دیگر کنندم ز **فلخ** [4]

رُخ [5]

سه نوع باشد یکی روی دوّم رخ شطرنج سوّم عنان را گویند ، **عنصری** گوید :

شطرنج فریب را توشاه و ما رخ مر اسب نشاط را رکابی با رخ

☆☆☆

ن (درحاشیه) لغات ذیل را برجمیع نسخ دیگر اضافه دارد :

پَرَنْداخ

سختیان [6] بود ، **عسجدی** گوید :

---

۱ - این لغت فقط در **ن** و **چ** هست ، **ن** : چخ چخیدن بود چنانکه بکسی بجلدی گویند مچخ . ۲ - **چ** : طعنه مزن که با دولب من چرا چخی اندیشه نیك دار که یاقوت نشکنی ۳ - در **ن** : زفلخ ولی در **چ** و فرهنگها : فلخ ، **ع وس** این لغت‌را ندارند . ٤ - این‌بیت‌را **چ** اضافه دارد . ٥ - این‌لغت فقط در **ن** هست . ٦ - سختیان‌بمعنی‌پوست‌بز دباغی‌شده است وظاهراً کلمه‌ایست معرّب،

گفتم میان کشا یی گفتا که هیچ نا یم
زد دست بر کمر بند بگسست او **پرنداخ**

کخ کخ

حَراره بود وحال صوفیان، **حقیقی صوفی** گوید:
آهی کن و زین جای بجهْ گرد بر انگیز
کخ کخ کن و برگرد بدر برپس ابزار

پَرْنیخ

تخته سنك باشد، **رودکی** گوید:
فکندند برلاد **پر نیخ** سنك نکردند در کار موبد درنك

سِتاخْ

شاخی بود که از شاخ بر جهد، **رودکی** گوید:
ستاخی بر آمد از برِ شاخ درخت عود
ستاخی زمشك وشاخ زعنبر درخت عود(؟)

سُوخْ

پیاز بود، **کسائی** گوید:
می نیابم نان خشك و **سوخ** شب تو همه حلوا کنی در شب طلب

وَسَخْ

شوخ و چرك بود، **کسائی** گوید:
فرزند من یتیم وسر افکنده گردِ کوی
جامه **وسخ** گرفته و در خاك خاکسار

باب الدال

رَاوَدْ

جایی بود پشته پشته وفراز ونشیب‌وسبزه [براو رسته وچراگاه چهار پای باشد [۱]] **عسجدی** گفت :

الا تا زمی از کوه پدید است و ره از مه [۲]

بکوه اندر زر [۳] است و بره بر شخ‌و **راود**

کَبْدْ [۴]

لحیم باشد ، **دقیقی** گفت :

از آنکه مدح توگویم درست گویم و راست

مرا بکار نیاید سریشم و **کبدا**

آوَرْدْ [۵]

جنگ کردن است بمبارزت و گروهی گویند میان دومبارز است ، **فردوسی** گفت :

نهادند آورد گاهی بزرگ دوجنگی بکردارارغنده گرگ

[**باآوردگه** [۶] شد سپه پهلوان بقلب اندرون با گروه گوان [۷]]

---

۱ - این‌جمله از **ع** افتاده است ودرسایر نسخ هست . ۲ - **ن** مثال را ندارد ، **س** : ره از ره ، **چ** : ره ازسد ، ظاهراً : ره از چه . ۳ - **س** : شد ، **چ** : شخ .
٤ - **ن** این‌لغت‌را ندارد . ٥ - **چ** : آورد جنگ باشد ، **نبرد** جنگ دو کس‌باشد یا دو لشکر ؛ **فردوسی** :

ز بازو و **آورد** او در **نبرد** رسد تا بگردون گردنده گرد

ن : آورد و ناور و نبرد جنگ کردن است بمبارزت و گروهی . . . . [کذا] و نبرد جنگ میان دو تن بود از آدمی وغیره ٦ - **چ** : ناورد . ۷ - مثال **ازس** افتاده واین‌بیت‌دوم فقط در **ن** (درحاشیه) هست ودر **چ** آنرا برای ناوردمثال آورده است .